

شمس لنگرودی

از جان گذشته به مقصود می‌رسد

زندگی، شعر و اندیشه نیما یوشیج



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

سالشمار نیما یوشیج (علی نوری)

- | | |
|---|------|
| (۲۱ آبان / ۱۱ نوامبر ۱۸۹۷) یوش (نور، مازندران) | ۱۲۷۶ |
| کوچ به تهران و سکونت در مجاورت مدرسه دارالشفاء،
روبه روی مسجد شاه سابق، ورود به «دبستان حیات جاوید». | ۱۲۸۷ |
| ورود به مدرسه «سن لوئی». | ۱۲۹۱ |
| دریافت گواهینامه فارغ التحصیلی از مدرسه سن لوئی. | ۱۲۹۶ |
| استخدام در وزارت مالیه. | ۱۲۹۸ |
| (اسفند) سرایش مثنوی «قصه رنگ پریده، خون سرد» و چاپ
آن در سی و دو صفحه. | ۱۲۹۹ |
| گرایش به مبارزه مسلحانه علیه حکومت قاجار و اقدام به
تهیه اسلحه. | ۱۳۰۰ |
| (دی ماه) سرایش «افسانه» و انتشار بخش هایی از آن در
مجله قرن بیستم به سردبیری میرزاده عشقی. | ۱۳۰۱ |
| سرایش شعر «ای شب» و انتشار در روزنامه نوبهار. | ۱۳۰۲ |
| انتشار چند شعر از نیما در «منتخبات آثار از نویسندگان و
شعرای معاصرین»، به کوشش محمد ضیاء هشترودی،
توسط انتشارات بروخیم. | ۱۳۰۳ |

- ۱۳۰۵ ازدواج با عالیه جهانگیری (خواهرزاده جهانگیرخان صوراسرافیل)
در ششم اردیبهشت، و مرگ پدر در اواخر همین ماه، انتشار
مجموعه شعر «فریادها».
- ۱۳۰۶ اعدام سرهنگ احمد پولادین از اعضای کمیته سری، و
نوشتن شعر بلند «سرباز پولادین».
- ۱۳۰۷ (مهرماه) عزیمت به بارفروش (بابل) به منظور تدریس عالیه
خانم در مدرسه جدیدالتأسیس «مدرسه دوشیزگان سعدی».
- ۱۳۰۸ بازگشت به تهران.
- ۱۳۰۹ (از مهرماه) اقامت در لاهیجان ورشت، به منظور تدریس
عالیه خانم، نگارش داستان «مرقد آقا».
- ۱۳۱۰ اقامت در آستارا و تدریس عالیه خانم و نیما در مدارس آستارا.
- ۱۳۱۲ بازگشت به تهران.
- ۱۳۱۶ تدریس در هنرستان صنعتی تهران.
- ۱۳۱۷ عضویت در هیئت تحریریه «مجله موسیقی» در کنار صادق
هدایت، عبدالحسین نوشین و محمد ضیاء هشترودی.
انتشار دو شعر غراب و ققنوس. انتشار مقاله بلند «ارزش
احساسات در زندگی هنرپیشگان» در مجله موسیقی.
- ۱۳۱۸ و ۱۹ همکاری با مجله موسیقی.
- ۱۳۲۱ (۳ اسفندماه ۱۳۲۱) تولد شراگیم.
- ۱۳۲۲ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۲) انتشار شعر «امید پلید» در شماره ۱۸
نامه مردم.
- ۱۳۲۵ شعرخوانی در نخستین کنگره نویسندگان ایران - در انجمن
روابط فرهنگی ایران و شوروی، همراه با شرح کوتاهی از
زندگی خود در کنگره.

- ۱۳۲۶ انتشار شعر «پادشاه فتح» در ماهنامه مردم.
- ۱۳۲۷ همکاری با مجلات خروس جنگی (دوره اول) و کویر.
- ۱۳۲۹ انتشار «افسانه» به همت احمد شاملو.
- ۱۳۳۲ دستگیری و زندانی شدن به دنبال کودتای ۲۸ مرداد.
- ۱۳۳۳ انتشار کتاب «نیما یوشیج و قسمتی از اشعار او» به کوشش
ابوالقاسم جنتی عطایی.
- ۱۳۳۸ (۱۳ دی ماه) مرگ نیما.
- ۱۳۷۲ انتقال پیکر نیما از تهران به یوش، و خاکسپاری در حیاط
خانه محل تولد.

از نیما عکس‌های زیادی در دست نیست، ولی در همان تعداد عکسی که از جوانی تا پیری از او به جامانده، مردی سودایی و مغرور را می‌بینیم، و اگرچه به مرور زمان، اطمینان شادی بخشش به اندوهی عمیق بدل می‌شود، ولی هرگز تردید و دودلی را در او راه نیست. او شصت و دو سال زندگی کرد، و اگرچه سراسر عمرش در سایه مرگ مدام سپری شد اما توانست معیارهای هزارساله شعر فارسی را که تغییرناپذیر و مقدس و ابدی می‌نمود، با اشعار و آراء محکم و مستدلش واژگون کند.

بعد از هزار سال، نیما آغازکننده دیگری در عرصه شعر فارسی بود. نیما در روز ۲۱ آبان سال ۱۲۷۶ (۱۱ نوامبر ۱۸۹۷) در یوش (واقع در نور مازندران) به دنیا آمد. ابراهیم نوری (اعظام السلطنه) پدر نیما از بزرگ گله داران و کشاورزان ناحیه نور بود. از طرف مادری به گرجی‌های متواری می‌رسید که از سالیان دور در شمال مسکن گزیده بودند. مادر نیما، طوبی مفتاح، فرزند حکیم نوری، شاعر و فیلسوف بود.^۱

۱. سیروس طاهباز، نیما یوشیج از تولد تا سی سالگی، (اسنادی درباره نیما یوشیج) ص ۶۹.

نیما می‌نویسد: «آثار یوسف حکیم نوری (که در صفحه نود و چهار مجمع الفصحاح ذکر او رفته است) در نزد خود من جمع است. البته حکیم نوری جد من است. پدر و مادر من، از طایفه نایب است.»

رضاقلی خان هدایت نوشته است که به واسطه اشتغال به شغل استیفا افکار خود را جمع نکرده است. معلوم می‌شود در خانواده من حماقت کمیاب نبوده است.

این مرد فیلسوف و شاعر با این قدرت طبع، افکارش را فروریخت در پای شغل مستوفی‌گری. چنانکه پدرم گله‌های گاو و مادیان و گوسفندش را به باد داد برای اینکه بلکه در تهران کسی بشود. و احمقانه همیشه از تهران دوری می‌کرد»^۱.

در پاره‌ای از اسناد نام اولیه نیما، علی^۲ و نام خانوادگیش نوری^۳ آمده است. نسب خاندان نیما به سلسله بادوسپانیان می‌رسید که نیما نام خود را از میان آن خاندان اخذ کرده بود. او در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

«نیماور اسم دو سه نفر از اسپهبدان غربی مازندران بوده است. مورخین، نیماور را نام آور می‌نویسند که غلط است. نیماور، مرکب است از نیما = قوس؛ برج نهم از بروج در زبان طبری = کمان + ور. یعنی کماندار برگزیده، شناخته شده مثل کمانداری عالی. این کلمه از ترکیبات اوستایی است که به صورت مخفف، یعنی حذف ی، در طبری مانده است. در زبان طبری لغات اوستایی و سانسکریت زیاد است. فخرالدوله نیماور دوم، پدر شراکیم در ۶۴۰ (؟) فوت کرده است. نمارستاق محل

حکومت نیماور فخرالدوله بوده، است. نیماور مثل شهریور، نگهدار شهر، نگهدار کمان است»^۱.

با این وصف، اظهارات آقای جواد بدیع‌زاده که گمان می‌کردند واژه نیما، مقلوب کلمه «امین» است، درست نیست. ایشان می‌گفتند «روزهایی که به منزل ابوالحسن صبا می‌رفتم، غالباً استاد محمدحسین شهریار و نیما یوشیج را نیز در منزل صبا می‌دیدم. صبا همیشه نیما را «آقا امین» صدا می‌کرد؛ زیرا نیما، مقلوب کلمه «امین» است و گویا نیما قبلاً به امین اسفندیاری معروف بوده و مقلوب کلمه «امین» را که «نیما» است به عنوان تخلص برای خود انتخاب کرده بود»^۲.

همچنین است نام «اسفندیاری»؛ من در هیچ سند معتبری نام خانوادگی اسفندیاری را بعد از نام نیما ندیده‌ام، و نمی‌دانم از چه هنگام و به چه دلیلی این نام به دنبال نام علی آمده است.

نیما فرزند بزرگ خانواده ابراهیم و طوبی بود. آنها چهار فرزند داشتند که غیر از نیما، لادبن (پسر) و نکیتا (ناکتا) و ثریا، دختران شان بوده‌اند.

کودکی نیما در یوش، «در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت که به هوای چراگاه به نقاط دور، ییلاق و قشلاق می‌کنند و شب بالای کوه‌ها ساعات طولانی با هم دور آتش جمع می‌شوند».

او درباره این دوره از زندگی می‌نویسد:

«از تمام دوره بچگی خودم، به جز زدوخوردهای وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ‌نشینی و تفریحات ساده آنها در آرامش یکنواخت و کور و بی‌خبر از همه جا چیزی به خاطر ندارم.

۱. سیروس طاهباز، به نقل از «نیما یوشیج از تولد تا سی سالگی»، سیروس طاهباز، ص ۶۹.

۲. جواد بدیع‌زاده، (روزنامه کیهان، ۲۲ خرداد ۱۳۵۷) به نقل از «از نیما تا روزگار ما»، یحیی آربین پور، ص ۵۷۹.

۱. برگزیده آثار نیما یوشیج (نثر)، و یادداشت‌های روزانه، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۳۲ و ۶۹. ۳. همانجا.

در همان دهکده که من متولد شدم، خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد گرفتم. او مرا در کوچه باغ‌ها دنبال می‌کرد و به باد شکنجه می‌گرفت. پاهای نازک مرا به درخت‌های ریشه و گزنه‌دار می‌بست، با ترکه‌های بلند می‌زد و مرا مجبور می‌کرد به از بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده دهاتی به هم می‌نویسند، و خودش آنها را به هم چسبانده و برای من طومار درست کرده بود.^۱

یازده ساله بود (۱۲۸۷ ه. ش) که به تهران کوچ کرد و روبه‌روی مسجد شاه که یکی از مراکز فعالیت مشروطه‌خواهان بود، در خانه‌ای استیجاری، مجاور مدرسه دارالشفاء مسکن گزید.

اقوام نزدیکش او را به دبستان «حیات جاوید» گذاشتند و پس از چندی - ۱۲۹۱ ه. ش - به قول او همپای برادر کوچکترش، به یک مدرسه کاتولیک فرستاده شد که آن وقت در تهران به مدرسه «سن لویی» شهرت داشت. مؤسسان مدرسه سن لویی، مبلغان مسیحیت بودند. سن لویی مدرسه‌ای علمی بود، نخستین مدرسه از این نوع، در سال ۱۲۵۲ ه. ق با نام «مدرسه آمریکایی پسران» در شهر ارومیه تأسیس شده بود. آنها لازاریست‌هایی مسیحی بودند که هدف‌شان را خدمت به ایرانیان به پاس مهمان‌نوازی‌شان اعلام می‌داشتند. این روال ادامه داشت تا سال ۱۲۴۱ ه. ش که مبلغان فرانسوی به تأسیس مدرسه سن لویی در تهران پرداختند. بخشی از هزینه مدارس فرانسوی در ایران، به عهده دولت ایران بود، لذا آنها موظف بودند شاگردانی را که وزارت معارف ایران به آنها معرفی می‌کند، بدون دریافت وجهی، در مدرسه بپذیرند. شرایط پذیرش رایگان در این مدرسه، دارا بودن گواهینامه دوره ابتدایی بود و فقر مالی. و به نظر می‌رسد که نیما تحت

۱. نیما، نخستین کنگره نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۲۵، ص ۶۳.

چنین شرایطی توانسته بود به این مدرسه راه یابد. محل مدرسه در خیابان لاله‌زار فعلی بود و دروس آن، زبان‌های فرانسه و انگلیسی، فارسی، عربی و علوم بود.

دانش‌آموزان، در پایان هر سال به مدرسه دارالفنون می‌رفتند، در آنجا امتحان می‌دادند، و پس از قبولی، گواهی‌نامه خود را از وزارت معارف دریافت می‌داشتند. اما در عین حال، در پایان یک دوره کامل، گواهینامه‌ای نیز از طرف مدرسه سن لویی، به زبان فرانسه، به آنها داده می‌شد. در گواهینامه‌ای که به فرانسه برای نیما صادر شده نامش را «میرزا علی خان» قید کرده‌اند.^۱

نیما درباره دوران زندگی‌اش در مدرسه سن لویی می‌نویسد:
«سال‌های اول زندگانی مدرسه من به زدوخورد با بچه‌ها گذشت. وضع رفتار و سکنات من، کناره‌گیری و حجبی که مخصوص بچه‌های تربیت شده در بیرون شهر است، موضوعی بود که در مدرسه مسخره برمی‌داشت. هنر من خوب پریدن و با رفیقم «حسین پژمان» فرار از محیط مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی‌کردم و فقط نمرات نقاشی به داد من می‌رسید. اما بعدها در مدرسه، مراقبت و تشویق یک معلم خوش‌رفتار که نظام‌وفا شاعر بنام امروز باشد، مرا به شعر گفتن انداخت.»^۲

نظام‌وفا، استادی است که نیما، شعر بلند افسانه - که به قولی سنگ بنای شعر نو در زبان فارسی است - را به او تقدیم کرده است.

«این تاریخ مقارن بود با سال‌هایی که جنگ بین‌المللی اول [۱۹۱۴ - ۱۹۱۸] ادامه داشت. من در آن وقت، اخبار جنگ را به زبان فرانسه می‌توانستم

۱. تمام مطالب راجع به مدرسه سن لویی برگرفته از مقاله «نیما و مدرسه سن لویی»، نوشته دکتر کیانوش کیانی هفت‌لنگ است که در کتاب «اسنادی درباره نیما یوشیج» چاپ شده است.

۲. نیما، نخستین کنگره نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۲۵.